

ارزیابی نقش ارتش در دوران فرماندهی کل قوا توسط بنی صدر در گفت و گویی صریح با امیر سرتیپ ناصر حسینی

عبور بدون آسیب ارتش از بحران سال ۶۰



تق

دیر گروه پایداری

دربی اتفاقات روزهای پایانی خردادماه ۱۳۶۰ و برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا تا مرحله انسجام و وحدت نیروهای مدافع مرزهای جغرافیایی و امنیت ملی فعل و انفعالاتی رخ داد که کمتر از آنها سخن به میان آمده است. در این ارتباط گفت وگویی انجام داده‌ایم با امیر سرتیپ سیدناصر حسینی عضو هیأت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی واز جمله پژوهشگران تدوین تاریخ دفاع ۸ساله که پیش رویتان قرار دارد.

■ آیا می‌توان موضوع بنی صدر را با موضوع ارتش در جنگ مرتبط دید؟

خیر! زیرا موضوع بنی صدر موضوعی سیاسی و طرح‌ها و برنامه‌های ارتش برای دفاع از تمامیت ارضی کشور موضوعی دفاعی است که باید مستقل از یکدیگر مورد ارزیابی قرار گیرند.

■ با وجود این نقش ارتش در جنگ در دوران فرماندهی کل قوای بنی صدر را چگونه می‌توان تبیین کرد؟

بنی صدر یک عنصر سیاسی بود که برای سامان‌یابی امر دفاع از سوی یک مدیریت متمرکز به فرماندهی کل قوا منصوب شد. اصلی‌ترین نهاد زیر مجموعه فرماندهی کل قوا هم ارتش است. بنابراین ارتش ناگزیر از فرمانبری از فرمانده کل قوا در یک نظم و سلسله مراتب فرماندهی بود. با این توضیح که ارتش برنامه‌های دفاعی متعددی برای احتمالات مختلف پیشاپیش طراحی و آماده کرده بود که در موقع لزوم به اجرا گذاشته شد. این برمبنای فرهنگ سازمانی ارتش است که از فرماندهاش حمایت کند، حرف شوی داشته باشد و فرمان ببرد. حال آنکه یک عده‌ای می‌گفتند یک ارتشی می‌تواند به تشخیص خودعمل کرده و براساس مهارت‌هایی که دارد رأسأ برای خدمت ملی اقدام کند. معلوم است که این با روح نظامی گری وسازمان ارتش مغایرت دارد. ضمن اینکه بسیاری از حرف‌های بنی صدر در ارتباط با شیوه دفاعی، حرف خودش نبود بلکه حرف فرماندهان ارتش بود، فرماندهان تحصیلکرده که تجربه میدانی داشتند.

اما متأسفانه این روزها که ۴۰ سال از آن تاریخ فاصله داریم، برخی از کلیشه پردازان سؤال را طوری تنظیم می‌کنند که پاسخ مطلوب را بشنوند. آشکار است که این به تاریخ نگاری جنگ لطمه خواهد زد.

■ یعنی بنی صدر در برنامه‌ریزی‌های دفاعی نقشی نداشت؟

خیر! چون دانش نظامی نداشت و در واقع وی مواضع و نظر فرماندهان جنگ را انعکاس می‌داد. از این رو وقتی بنی صدر از فرماندهی کل قوا عزل شد به لحاظ سازمانی و محتوایی اتفاقی نیفتاد و شهید فلاحی که آن زمان رئیس ستاد مشترک بود به رتق و فتق امور ادامه داد. البته با حکم امام وهمان روند را ادامه داد چون برنامه‌های دفاعی از سوی سازمان ارتش طراحی و تصویب شده بود. والا بنی صدر در نقش فرماندهی کل قوا فقط مسئول هماهنگی نهادهای نظامی جهت حراست از مرزها بود.

■ برنامه‌های ارتش برای دفاع چه بود؟

در درجه اول برنامه ارتش تلاش برای ایجاد نظم و سازماندهی به نیروهای حاضر در صحنه عمل بود. چرا که قانونا دفاع از کشور برعهده ارتش است، ولی این دیدگاه، مخالفان جدی داشت و نظر

مخالفان این بود که موقعیت‌های دفاعی به نیروهای عادی مردمی سپرده شود و ارتش ضمن پشتیبانی کامل و واقعی، کنار آنان باشد و زیر بار دیسیپلین نظامی نمی‌رفتند و آن را مانع طرح‌های دفاعی و ناکارآمد می‌دانستند.

■ ولی با عزل بنی صدر این دوگانگی در عرصه میدانی دفاع ملی تا حدودی برطرف و منجر به پیروزی‌های بزرگی از جمله ثامن الائمه شد؟

تنها مشکل ما در آن زمان تمرکز قوا بود! ارتش یک میزان مشخصی توان و نیرو داشت که آن توان را در ۱۰۰۰ کیلومتر مرز با عراق رودرروی ارتش متجاوزعراق چیده بود. چون عراق از سه جبهه شمال غرب، غرب و جنوب وارد خاک کشورمان شد وارتش باید حراست از مرزها را تأمین می‌کرد. طبیعی است که اگر این نیروها نبودند دشمن تا عمق بیشتری وارد خاک کشورمان می‌شد.

■ آماری از استعداد نیروهای ارتش و سپاه در آن مقطع وجود دارد؟

آمار دقیق نیست ولی برآورد شده است. ارتش در آن زمان شش لشکر داشت و این در حالی بود که دو لشکرارتش در کردستان با نیروهای ضد انقلاب درگیر بودند. اتفاقاً این دو لشکر جزء لشکرهای قدما بودند. متأسفانه آن ایام هم درگیر با دشمن خارجی و هم تجزیه‌طلبان داخلی بودند. در واقع ۴۰درصد نیرو وتوان ارتش جمهوری اسلامی ایران وقتی که جنگ شروع شد در غرب و شمال غرب درگیر بودند. یک لشکرارتش هم در مرز افغانستان درگیر بود. شوروی وارد خاک افغانستان شده بود و افغان‌ها هم هجوم آورده بودند به مرزهای ما، لذا استاندار خراسان و مرحوم آیت الله طبری نماینده حضرت امام در آستان قدس اجازه نمی‌دادند لشکر ۷۷ منطقه را ترک کند. می‌گفتند اینجا هم جنگ است. تیپ ۸۸ هم در زاهدان درگیر بود. برای همین هم

اینها یک سال بعد از جنگ توانستند به منطقه جنگی بیایند. بنابراین ما برای دفع تجاوز دشمن نیرو به اندازه کافی نداشتیم.

■ سپاه چه میزان نیرو داشت؟

سپاه هم چون نهادی تازه تأسیس بود، هنوز سازمان و انسجام لازم را نداشت. سردار علایی زمان شروع جنگ فرمانده سپاه تیریز بود. ایشان در کتاب خود نوشته و می‌گوید: من با آغاز جنگ ۸۰ نفر به سرپرستی شهید علی تجلایی فرستادم جنوب که این عده در سوسنگرد با دشمن درگیر شدند. یا شهید احمد کاظمی از نجف آباد ۱۰۰ نفر را با خود همراه کرده و به جنوب رفت. شهید حسین خرازی همینطور، سردار جعفر اسدی از شیراز همینطور، به همین ترتیب حداکثر ۲۰۰۰ نفر نیرو از شهرستان‌ها به جنوب رفتند تا از پیشروی دشمن جلوگیری کنند. خود سپاه خوزستان هم خیلی پر تعداد نبودند، آقای

عده‌ای می‌گفتند یک ارتشی می‌تواند به تشخیص خودعمل کرده و براساس مهارت‌هایی که دارد راسأ برای خدمت ملی اقدام کند.

معلوم است که این با روح نظامی گری وسازمان ارتش مغایرت دارد. ضمن اینکه بسیاری از حرف‌های بنی صدر در ارتباط با شیوه دفاعی، حرف خودش نبود بلکه حرف فرماندهان ارتش بود، فرماندهان تحصیلکرده که تجربه میدانی داشتند.



شمخانی در اهواز، آقای رشید دردزفل و... با تعدادی نیرو کمک کار دفع دشمن شدند.

■ مزیت‌های هر یک نسبت به دیگری چه بود؟

سپاهی‌ها از انگیزه بالایی برخوردار بودند و آمادگی ایثار و از خودگذشتگی داشتند و نیروهای ارتش به دلیل تجربه چندین ساله و شناخت منطقه از تجربه و دانش جنگی برخوردار بودند.

■ حضور این نیروهای دوگانه در صحنه جنگ، در دوران فرماندهی کل قوای بنی صدر موجب ناهماهنگی نبود؟

چرا!! از جمله تمشیت امور جنگ دو مرکز یکی در «گلف» یکی هم در «ستاد لشکر ۹۲ زرهی اهواز» بود. البته نیروهای سپاه فاذر سلاح‌های سنگین و نیمه‌سنگین بودند. برای همین به ارتش مراجعه و اینگونه سلاح‌ها را مطالبه می‌کردند که در حد توان داده می‌شد. اما اندیشه دفاعی که اعمال می‌شد از سوی فرماندهان ارتش بویژه شهید فلاحی بود. همین تفکر منجر به عملیات‌های آزادسازی با طلیعه عملیات ثامن‌الائمه شد.

■ اندیشه دفاعی نیروهای مسلح در زمان فرماندهی کل قوای بنی صدر چه بود؟

■ دوشنبه ۳۱ خرداد ۱۴۰۰
■ سال بیست و هفتم
■ شماره ۷۶۵۷

نقشه راه دفاع از تمامیت ارضی به چند دوره قابل تقسیم است. ۱- از زمان شهید قرنی تا زمان شهید فلاحی. این ساختار تا زمان شهادت شهید فلاحی ادامه داشت. ابتدا شهید قرنی بود که ۲۵ روز در این جایگاه بود که استعفا داد بعد از وی تیمسار فرید بود، بعد تیمسار شاکر آمد بعد تیمسار شادمهر و بعد شهید فلاحی، این افراد هر کدام چند ماه در رأس بودند بعد کنار رفتند چون نمی‌توانستند خود را با شرایط وفق بدهند. لذا تا اختلاف پیش می‌آمد استعفا می‌دادند. ولی شهید فلاحی انسان صبوری بود و تا مقطع شهادت در این موقعیت حساس ماند و انجام وظیفه کرد. فلاحی انگیزه ملی بسیار قوی‌ای داشت و حرفش این بود که ۵ لیتر خونی را که در رگ‌هایم هست نذر مملکت‌م کردم و تحت هر شرایطی می‌مانم و خدمت می‌کنم. لذا هر مسأله‌ای برایش به‌وجود آوردند کناره‌گیری نکرد. ایشان در زمانی که فرمانده نیروی زمینی بود، این نیرو را از او احیا کرد و جان دوباره‌ای به آن بخشید. در موضوع ناآرامی‌های مناطق قومی از جمله کردستان ایشان آمد یگان به یگان نفرات شان را فراخواند و هویت تازه‌ای به آن بخشید و در مواضع دفاعی از تمامیت ارضی کشور گمارد. این عملکرد با شروع جنگ شکل جدی‌تری به خود گرفت و آرایش دفاعی کشور که ایده افسران دلسوز ارتش بود به کار گرفته شد. البته در مقطع شروع جنگ انتقادات بسیاری به آن می‌شد ولی با گذشت زمان همگان پی به اهمیت آن بردند و به ارزش‌های آن اذعان کردند. حتی اخیراً شنیدم سردار رشید گفته است: «عجب کاری کرده فلاحی!»

بر این اساس یک گردان دژ مرزی در خرمشهر ایجاد شد تا این کار را انجام دهد. این مرز ۹۰ کیلومتری که به صورت دال است در عمق ۹۰ کیلومتری مرز ما دژ مرزی بزنیم که برای هر دژ ۲۰ سرباز، یک تفنگ ۱۰۶ و یک تبربار ۲۳ میلیمتری در نظر گرفته شده بود. سناریوی سوم این بود که اگر توان چنین کاری را هم نداشتیم بیاییم پشت کرخه و کارون دفاع کنیم.

در زمان جنگ جبران کرد ولی اجرای سناریوی قبلی را نداشتیم سناریوی سوم را به اجرا در آوردیم که با موفقیت هم به اجرا در آمد و دشمن یک‌قدم هم نتوانست با پیش بگذارد، فقط در اطراف آبادان کار علمی و مطالعه شده قبل از انقلاب بود و ربطی به بنی‌صدر نداشت.

در شروع جنگ ما مشکل زمان داشتیم. زمان را نمی‌شد جبران کرد ولی زمین را می‌شد جبران کرد. این یک قاعده علمی و قابل دفاع است.

■ ظاهراً شهید فلاحی طرح تکمیلی دیگری هم داشت؟

بله شهید فلاحی خوزستان را به سه قسمت تقسیم کرد و به سه فرماندهی سپرد. یکی فرماندهی ارونده که مسئولیت آن را به سرهنگ فروزان سپرد. یکی فرماندهی مرکز که در اهواز مستقر بود و مسئولیت آن با خودش بود. یکی هم شمال خوزستان در دزفول بود که مرحوم ظهیرزاد مسئولیت آن را برعهده داشت. این سه مرکز از خوزستان دفاع و عراقی‌ها را زمینگیر کردند. هر سه فرماندهی تلاش‌های قابل تحسینی داشتند منتهی فرماندهی ارونده به‌دلیل اینکه محدودیت نیرو داشت خرمشهر را نتوانست حفظ کند. البته بعد از ۳۴ روز شهر به دست دشمن افتاد. این درحالی بود که در محورهای دیگر شش روزه رسیده بودند به کرخه، در این مدت ۳۴ روز دمار یگان‌های عراقی داشت خرمشهر را نتوانست حفظ بگیرد. در ادامه این موفقیت‌ها عملیات شکست حصر آبادان و عملیات بسیار مهم از نظر تاکتیکی یعنی طریق القدس به اجرا در آمد که حاصل تفکرات افسران ارتش بود.

■ دوشنبه ۳۱ خرداد ۱۴۰۰
■ سال بیست و هفتم
■ شماره ۷۶۵۷

یادکردی از فرمانده ستاد جنگ‌های نامنظم در چهلمین سالگرد شهادتش

شهید مصطفی چمران اسوه جهاد و شهادت

مرجان قندی
خبرنگار

یادمان

این داستان زندگی یک مرد است. مردی که حجت خدا بر بسیاری بوده و هست. حجت بود برای آن‌ها که در زمانه او زیستند و همدوره او بودند و در کنار او نفس کشیدند و حجت هست برای آنها که از تجربه حضور ناظر او مثل یک ذخیره ناتمام بهره می‌برند. داستان زندگی کسی که روزگاری وزیر دفاع بود و در بحبوحه خطر مثل یک سرباز در سنگر زیر محاصره و زیر بارش تیر و ترکش‌های دشمن می‌زیست. این داستان زندگی مصطفی چمران است.

مصطفی چمران سال ۱۳۱۱ در خیابان ۱۵ خرداد، بازار آهنگرها، سربولک در تهران متولد شد. دوره ابتدایی را در مدرسه‌ای که کسی چندان نمی‌شناسد، گذراند و متوسطه را در دارالفنون والبرز که همه می‌شناسند. بعد از آن به دانشگاه تهران رفت و الکترومکانیک خواند. همیشه شاگرد اول و باعث اعجاب استادهایش بود. سال ۱۳۳۶ وقتی درشش تمام شد، یک سال در همان دانشگاه درس داد. سال بعد به دلیل ممتاز شدن بورس گرفت که برای ادامه تحصیل به امریکا برود. دانشجوی دانشگاه برکلی کالیفرنیا شد و دکتر گرفت. هنوز سال‌ها مانده بود تا نهضت اسلامی به رهبری امام با بگیرد. دوره دوره شاه و ساواک بود و آنها نمی‌دانستند دانشجویی که به امریکا فرستاده‌اند تا درس بخواند و تحصیلاتش را تمام کند، فقط درس نمی‌خواند. حتی وقتی در ایران بوده فقط درس نمی‌خواند، نمی‌دانستند مصطفی از ۱۵ سالگی سردرس تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی می‌رفت، نمی‌دانستند جزو مبارزین نهضت ملی نفت بود، نمی‌دانستند بعد از کودتای ۲۸ مرداد به نهضت مقاومت ملی پیوست، نمی‌دانستند اگر نه ریسک نمی‌کردند چنین آدمی را بفرستند امریکا که آنجا در کالیفرنیا شعبه انجمن دانشجویان ایرانی تأسیس کند. بنابراین بورس تحصیلی‌اش را قطع کردند. اما مصطفی کسی نبود که نتواند در امریکا گلیش

را از آب بیرون بکشد. وارد تاسا شد، کار آبرومند و پر درآمدی داشت. چیزی کم نداشت. دنیا به روشی می‌خندید. آسایش زندگی به او روی آورده بود اما آرامش نداشت.

سال ۱۳۴۷ مصطفی همه بل‌های پشت سرش را خراب کرد و راهی جایی شد که بتواند کاری کند. اولین کاری که می‌توانست بکند، آموزش نظامی بود. ایران که قرق شاه بود، به مصر رفت. هنوز جمال عبدالناصر زنده بود، به عبدالناصر به چشم یگانه مبارز عرب که جرأت ایستادن در مقابل اسرائیل را به خود داده بود، می‌نگریست. به اردوگاه‌های نظامی چریکی مصر رفت و مشغول تعلیم دیدن شد. اما هنوز دو سال از حضورش در مصر نگذشته بود که عبدالناصر قهرمان جهان عرب از دنیا رفت. باید کاری می‌کرد، باید خودش را تکثیر می‌کرد. به لبنان رفت. لبنانی که بعد از کشتار سینامر سپاه در اردن تنها پناهگاه و پایگاه مبارزان فلسطینی شده بود. در آنجا منظور و مقصودش را یافت، امام صدر را که یگانه ملجأ و پناهگاه شیعیان لبنان شده بود. چمران ۷ سال در لبنان ماند، هفت سالی که به همراه امام صدر و زیر نظر ایشان شیعه در لبنان زنده شد.

شب ۲۷ تیرماه ۱۳۵۸ در پناهو شب سختی بود. اما فردای آن روز به بیکاره ورق برگشت. امام فرمان داد ارتش و ژاندارمری با تمام توان شان برای از بین بردن ضد انقلاب در پناهو بسیج شوند. نوبدی‌هایش را به امید بخشید و تا رسیدن نیروهای کمکی معذود پاسداران شهر با روحیه‌ای که از رسیدن فرمان امام گرفته بودند تا قبل از غروب آفتاب اختیار شهر را به طور کامل در دست گرفتند و بعد که نیروی کمکی رسید با کمک آنها به قصد آزادسازی سایر مناطق اشغالی کردستان که در جنگ ضد انقلاب بود، حرکت کردند.

اگر حادثه ارتحال مرحوم آیت‌الله طالقانی نبود که چمران را از کردستان به تهران آورد، دخا می‌داند چه اتفاقی از حیث پاکسازی ضد انقلابیون این منطقه ظرف مدتی کوتاه روی می‌داد. چمران به تهران آمد و به دلیل سوابق نیش در پناهو از سوی حضرت امام به عنوان وزیر دفاع منصوب شد. مدتی بعد چمران در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده مردم تهران به مجلس رفت. تمام سعی او در این دوره این بود که با وضع قوانین و مقرراتی ساز و کاری اجرایی برای تبدیل ارتش به یک ارتش انقلابی و مسلمان بیندیشد. از این رو بود که امام ایشان را به همراه آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان نماینده خود در شورای عالی دفاع برگزید تا گزارش دوره‌ای منظمی از فعالیت‌های در دست انجام ارتش تهیه و به ایشان بدهند. وضع این بود تا اینکه جنگ شروع شد.

این شد که با اجازه گرفتن از امام راهی اهواز شد. وقتی به اهواز رسید که این شهر چیزی را سقوط فاصله نداشت. تجربه جنگ‌های چریکی به کمک چمران آمد تا او به همراه گروه زیادی از مدافعان مردمی ستادی به نام ستاد جنگ‌های نامنظم در اهواز سامان دهد. اولین چیزی که وجهه همت چمران شد، دور کردن دشمن از نزدیکی شهر بود که او با توسل به جنگ آب انجامش داد. حمله بعدی در محور سوسنگرد انجام شد. زمانی که ارتش عراق برای تصرف دوباره شهر پیش آمده بود، گروه چمران باز هم از روی جاده سوسنگرد- اهواز به سمت شهر پیش رفتند تا مدافعانی را که در حلقه محاصره تاک‌های دشمن گرفتار شده بودند، نجات دهند. اما خود گرفتار تاک‌های دشمن شدند. چمران برای اینکه نیروهایش را از حلقه محاصره تاک‌ها نجات دهد، به همه دستور می‌دهد که عقب‌نشینی کنند و خود در مقابل تاک‌ها به مقاومت می‌ایستد اما در این درگیری پایش مجروح می‌شود. مجروحیت چمران تا استفاده ۵۹ ادامه پیدا کرد.

بهار سال ۶۰ و در آخرین روز اردیبهشت بالاخره آرزوی او که گرفتن تپه‌های الله اکبر بود، به محقق شد. این پیروزی باعث شد چمران با لافاصله طرح بعدی‌اش را برای گرفتن دهلاویه عملی کند. طرحی که با موفقیت اجرا شد و به نتیجه رسید. سی‌ام خرداد سال ۱۳۶۰ چمران در آخرین جلسه‌اش که جلسه شورای عالی دفاع بود، شرکت کرد. هنوز مصر بود که باید عملیات بعدی را هر چه زودتر در رستان انجام داد، همان شب هم خبر رسید رستمی فرمانده جبهه دهلاویه به شهادت رسیده است. رستمی از بهترین فرماندهانی بود که چمران می‌شناخت. چمران صبح روز بعد یعنی سی و یکم خردادماه ۱۳۶۰ در مسیر دهلاویه- سوسنگرد برای تعیین فرمانده جدید و سرکشی به خط مقدم راهی منطقه نبرد شد. اما بارانی از خمپاره‌های دشمن بر او و فرمانده جدیدی که همراه خود به منطقه برده بود، باریدن گرفت و چمران بعد از ۱۱ سال از سنگری به سنگر دیگر و دویدن و بی‌تابی برای شهادت به آرزوی دیرینه‌اش رسید.